

زندگی مولانا

جلال الدین محمد بلخی

مشہور بہ مولوی

بدیع الزمان فروزانفر



بنیاد ملی ہندوستان
کتاب پارسہ

www.ketab.ir

www.ketab.ir

سرشناسه:	فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۲۷۸ - ۱۳۴۹
عنوان و نام پدیدآور:	زندگی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی مشهور به مولوی / بدیع الزمان فروزانفر
مشخصات نشر:	بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه؛ ۱۳۹۵
مشخصات ظاهری:	۲۷۶ ص.
شابک:	۹۷۸ - ۶۰۰ - ۵۰۲۶ - ۵۳ - ۵
یادداشت:	کتابنامه به صورت زیرنویس
موضوع:	مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. - سرگذشتنامه
موضوع:	مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. نقد و تفسیر
موضوع:	شعر فارسی - قرن ۷ ق.
موضوع:	شعر فارسی - قرن ۷ ق. تاریخ و نقد
رده‌بندی کنگره:	۱۳۸۷ ز ۹۴ ف ۳۰۵ / PIR
رده‌بندی دیویی:	۸ فا ۱ / ۳۱
شماره کتابشناسی ملی:	۱۵۳۹۵۵۸

زندگی مولانا
جلال‌الدین محمد بلخی
مشهور به مولوی

بدیع الزمان فروزانفر
مؤلف: سید کاظم مهاجری
چاپ: صحافی: احمدی
شابک: ۵-۵۳-۲۶-۶-۶۰۰-۹۷۸
چاپ چهارم: ۱۱۱۰
تیراژ: ۱۰۰۰




همه حقوق چاپ و نشر برای بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه محفوظ است.
هرگونه اقتباس از این اثر، منوط به دریافت اجازه کتبی از نشر است.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴.

طبقه دوم، تلفن، ۶۶۴۷۷۴۰۵

www.parsehbook.com / info@parsehbook.com

   @ketabeparseh

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۱	مقدمه چاپ اول
۲۲	فصل اول - آغاز عمر
۲۲	اسم و القاب
۲۴	مولد و نسب
۲۶	بهاء‌الدین ولد
۲۹	مهاجرت بوا و ولد از بلخ
۳۸	وفات مولانا با شیخ عطار
۴۰	بها ولد در بغداد
۴۱	مدرسه مستطوره
۴۳	فخرالدین بزمی
۴۷	علاء‌الدین کیقباد
۵۷	معارف بهاء ولد
۶۱	فصل دوم - ایام تحصیل
۶۱	برهان‌الدین محقق ترمذی
۶۵	مولانا در حلب
۶۶	مدرسه حلاویه
۶۷	کمال‌الدین ابن‌العظیم
۷۰	مولانا در دمشق
۷۲	بازگشت مولانا به روم و انجام کار برهان محقق
۷۵	مولانا بعد از وفات برهان محقق
۷۷	فصل سوم - دوره انقلاب و آشفتگی
۷۹	شمس‌الدین تبریزی
۸۳	ملاقات او حدالدین کرمانی با شمس‌الدین تبریزی
۸۶	ورود شمس به قونیه و ملاقات او با مولانا
۸۶	روایت افلاکی
۸۷	روایت محیی‌الدین مؤلف الجواهر المصنیه
۸۸	روایت دولت‌شاه
۸۹	روایت ابن بطوطه
۹۹	مسافرت‌های شمس‌الدین به دمشق
۱۰۴	بازگشت شمس‌الدین به قونیه

۱۰۹	غیبت و استتار شمس‌الدین
۱۱۸	مسافرت‌های مولانا به دمشق در طلب شمس
۱۲۴	آثار شمس‌الدین
۱۲۹	فصل چهارم - روزگار تربیت و ارشاد
۱۳۰	شیخ صلاح‌الدین زرکوب قونوی
۱۳۸	وفات شیخ صلاح‌الدین
۱۴۱	حرام‌الدین حسن چلبی
۱۴۶	آثار نظم‌مثنوی
۱۵۱	فصل پنجم - پایان زندگانی
۱۵۱	وفات مولانا
۱۵۹	فصل ششم - معاصرین مولانا از مشایخ تصوف و علما و ادبا
۱۶۰	صدرالدین محمد بن سحر قونوی
۱۶۲	قطب‌الدین محمود شیرازی
۱۶۶	فخرالدین عراقی
۱۶۸	شیخ نجم‌الدین رازی
۱۶۹	بهاء‌الدین قانع طوسی
۱۷۰	سراج‌الدین ارموی
۱۷۱	صفی‌الدین هندی
۱۷۲	شیخ سعدی
۱۸۱	فصل هفتم - شهریاران و امرای معاصر
۱۸۹	فصل هشتم - صورت و سیرت مولانا
۱۹۷	فصل نهم - آثار مولانا
۱۹۷	غزلیات
۲۰۷	مثنوی
۲۱۷	رباعیات
۲۱۷	فیه مافیه
۲۲۰	مکاتیب
۲۲۳	مجالس سبعه
۲۲۵	فصل دهم - خاندان مولانا
۲۳۳	اضافات و توضیحات

مقدمه چاپ اول

یاد دارم که طفل بودم و پدر و عم من در اثناء صحبت اشعاری دل‌انگیز به طریق مثل می‌آوردند و از امواج صورت و حرکات آنان آثار سرخوشی و شادمانی محسوس می‌گردید، وقتی می‌پرسیدم این شعر از کیست می‌گفتند که از ملا است.

پدر من و دیگر واعظان و عالمان آن ولایت نیز به همین روش اشعاری بر سر منبر انشاد می‌کردند و من هم از مستمعان که حالتی یا اندک مایه اطلاع می‌داشتند سر از خوشی می‌جیبیدم. در خانه از قائل شعر تحقیق می‌کردم در پاسخ من می‌گفتند از مثنوی است پیران، اندان و خویشان کهن سال در ضمن قصه و حکایت‌های گذشته نقل می‌کردند. بعد از آن من اشعار بسیاری از مثنوی حفظ داشته‌ام و در مجالس و بر سر منبر خوانده‌ام.

روایت می‌شد که نیای من بدین سبب نزد عوام فقیهان تنگ‌مغز آن روزگار چندان مقبول و پسندیده نبود و پیوسته این طایفه به تویح یا تصریح او را در روایت اشعار مثنوی سرزنش می‌نمودند و او گوش بدین سخنان فرا نمی‌داد و گاهی نیز منکران را به صوب رشاد ارشاد می‌کرد و بر ادب و ادب آنان خط بطلان می‌کشید.

می‌شنیدم که چون جد من تحصیلات خود را به پایان رسانید از استاد اجازه اجتهاد درخواست و او به جهت آزمایش علم و دانش و نیل او به درجه اجتهاد فرمود تا رساله‌ای در شرح و بیان این بیت مثنوی بنویسد.

حیرت اندر حیرت آمد زین قصص بی‌پیشی خاصگان اندر اخص
این روایات کم و بیش در وجود من مؤثر نمی‌شد و آن اشعار در خاطر نقش می‌بست ولی هنوز نمی‌دانستم که ملا کیست و مثنوی چیست.

قدری که درجه تحصیل بالا رفت و به خط فارسی آشنایی و از قرائت قرآن فراغ حاصل آمد و هنگام آن رسید که در مقامات عربی خوضی رود و شرعی افتد مرا به مکتب دیگری سپردند که معلم یا به اصطلاح آخوند آن مکتب پیری بود هشتاد ساله که به خدمت بسیاری از کاملین و رجال رسیده، بصیرت بیشتر و اطلاع کامل تری داشت.

معلم مکتب پس از آن که چندی سپری شد، سرگذشت خود را برای ما شرح داد که من در ایام جوانی وصیت حاج ملاهادی حکیم سبزواری را شنیده، از بشروین به سبزوار افتادم؛ در آن موقع حاج ملاسلطان علی گنابادی (از مشایخ بزرگ مرزا حیدر حکیم به قصد تحصیل حکمت و ادراک خدمت و صحبت حکیم در سبزواری به سر می برد) مغنی درس می داد و من مقدمات عربی را نزد آن بزرگوار خواندم. و به حضرت حاجی حاضر می گردیدم و در ضمن سرگذشت های شگفتی و اسرار و باگمان او نقل می کرد و اشعار مثنوی برای ما می خواند و او را در حال خواندن تاملی عجیب دست می داد.

این مکتب دار پیر که علاوه بر اراک مجلس حکیم سبزواری در تهران سعادت حضور عده ای بسیار از دانشمندان مانند موم جلوه و آقا محمد رضای قمشاهی را یافته بود حالات و اطوار شگفتی از خود به ظاهر می آورد و به مثنوی عشق می ورزید و روی هم رفته جهان دیده و مجرب آزمودنش بود و ما را به آزادگی و حریت ضمیر سوق می داد و صحبت او برابر آن مثنوی که مثنوی را به دست آورم و بخوانم و به تقلید پدر و نیای خود از آن گنجینه آسمانی توشه ای برگیرم و سخنان خود را در مجالس بدان گویان گوهران ثمین آرایش دهم.

در دیه کوچک ما که از هر جهت فقیر و بی مایه بود و اهل سواد آن انگشت شمار بودند دسترسی به کتاب مثنوی میسر نمی گردید، چه تنها سه نسخه چاپی آن وجود داشت که دارندگان، آن را چون راز عشق مخفی می نمودند و نسخه خانوادگی هم در دست عاریت گیرندگان تلف شده بود. روزگاری گذشت و ایامی به خوشی و تلخی سپری شد تا این که عزیمت مشهد جزم گردید و آن جا

به محضر استاد مرحوم عبدالجواد ادیب نیشابوری (۱۲۸۱ - ۱۳۴۴) راه یافتم و به کلی ربهوده آن بیان شیرین و گفتار ملیح گردیدم و سر از قدم نشناختم و دل بر فراق خویشان و پیوستگان نهاده، آهنگ اقامت کردم تا از محضر استاد فایده برگیرم.

استاد مرحوم در علوم بلاغت و فنون ادب سخت توانا و بر اسرار آن نیک واقف بود و ذوقی از نسیم صبحگاه لطیف تر داشت و اشعار فراوان از قدماء شعرای عرب و ایران که انتخاب آنها از جودت فکر و لطف قریحه او حکایت می کرد. محفوظ او بود و گاه و بی گاه به قرائت و املاء آن ابیات مجلس افاضت و محضر درس را نمودار جنات عدن می ساخت و از فرط رغبت به تکمیل طالب علمان همواره اصرار می کرد که آن اشعار گزیده را بنویسند و از بر کنند.

رسم چنان برد که انش آموزان روشن بین علاوه بر مجلس درس که فیض عام و به منزله خوان یغمانه و نزهت دانش در کنار مستحقان و نامستحقان ریخته می شد صبحگاه به حجره حامی که سکن شبانه روزی استاد بود حاضر شوند و آن چه میسر گردد از افاضات و صرف ای کتید کتابت در آورند و ابیات و قصاید منتخب به عربی و پارسی در دفاتر خود بنویسند و روز دیگر حفظ کرده، به قصد تصحیح بر استاد فروخوانند.

اما بیشتر محفوظات استاد از گفتار متقدمان پارسی و تازی بود و به ابیات جزل و حماسیات میلی هر چه تمام تر به خرج می داد. در شعرهای رقیق و نازک کاری های متأخرین لذت نمی برد و دانش آموزان رسم به مذاق خود مشغول دیوان های شعرای خراسان می کرد و از مطالعه سخن دیگران باز می داشت.

بنده هم به جهت آن که عقیده ثابتی به استاد داشتم و راستی آن که به صفای ذهن و لطافت قریحه او متعجب بودم و به فضایل نفسانی وی عشق می ورزیدم و گاهی نیز نظم بی سر و سامان و بی شکسته بسته میسر و دم به راهنمایی آن فاضل فرشته خو به تتبع و مطالعه دیوان های پیشینیان وقت صرف می کردم

چندان که شب و روز هنگام آسایش و حرکت از خواندن یا تکرار و حفظ شاهنامه و دیوان فرخی و مسعود سعد و منوچهری غفلت نمی‌ورزیدم و طبعاً نظر به پیروی سلیقه استاد با مولانا جلال‌الدین سروکاری نداشتم سهل است خالی از انکار هم نبودم.

در آغاز سال ۱۳۰۳ به تهران آمدم و روزگاری پس از آن باز کارم مطالعه همان نثر شعری بود تا بدان غایت که از مطالعه دیوان‌ها خاطر من را ملالتی شگفت به هم رسانید و بیش میلی و رغبتی نماند. در این میانه یکی از دوستان (حاجی ملک‌الکلام) مرا به خواندن آثار سنایی خاصه حدیقه هدایت کرد و من به موجب گفته او حدیقه را به دست آوردم و از روی کمال بی‌رغبتی به قرائت آن پرداختم ولی چیزی نگذشت که عهد من با خرم‌دلی و مسرت از گفته شاعران تجدید یافت و گویی دری از دست رویم گشودند.

در دسر ندهم و از حال و کار خود سخن نرانم، حدیقه و آثار سنایی کلید سعادت دیگر به دست من دربرآمده به آثار و گفتار مولانا جلال‌الدین راهبر شد و بنده شیفته و فریفته مثنوی گردیدم و به ذوق تمام دل در کار مطالعه آن بستم و هر بیت که به نظرم خوش و دلکش می‌آمد حفظ می‌کردم، اما هنوز نمی‌دانستم مولانا جلال‌الدین که بوده و در چه عهدی می‌زیسته و کدام حوادث بر وی گذشته است.

اما سبب اصلی و باعث حقیقی در توجه این ضعیف به تحقیق تاریخ زندگانی و مطالعه احوال مولانا جلال‌الدین آن بود که در تابستان سال ۱۳۰۸ یکی از خداوندان معرفت فرمود که من درباره ملاقات مولانا با شیخ سعدی به کتب تذکره و منابع تاریخی راجع به زندگانی این دو بزرگ بنگرم و چگونگی آن را پژوهش کنم. بنده نظر به اهمیت سؤال همت بستم که هر چه ممکن باشد به غور این موضوع برسم و این نقطه تاریک را روشن کنم زیرا گمان می‌کردم که پیشینیان سایر قسمت‌های تاریخ حیات مولانا را چنان که باید واضح و روشن ساخته‌اند. به کتب تذکره و تواریخی که بدین مطلب مربوط می‌بود نظر افکندم و مدتی

اما این کتاب هر چند از قدیمی ترین منابع تاریخ زندگانی مولانا است و مؤلف آن خود مثنوی خوان تربت شریف بوده است و به خدمت سلطان ولد و عده‌ای از اصحاب مولانا رسیده است و اکثر روایات او منتهی می‌شود به کسانی که سعادت ادراک مجلس مولانا یافته‌اند، با این همه از حسن عقیدت یا نظر به ترویج خاندان مولانا اغلب روایات و حکایات را با ذکر کرامات آمیخته و نیز در نقل سنین و تاریخ به هیچ روی دقت ننموده چندان که تشخیص درست از نادرست به دشواری میسر است.

لیکن به سبب این خلل‌ها کامل‌ترین و مشروح‌ترین کتابی است که در شرح احوال زندگی مولانا و پدر او سلطان‌العلماء و یاران برگزیده وی صلاح‌الدین و حسام‌الدین رشیدالدین و برهان‌الدین محقق و پسرش سلطان ولد و چند تن از خاندان او تألیف کرده‌اند. مطالعه آن برای کسانی که می‌خواهند مولانا را بشناسند و از تربیت اصیل و معنوی او آگاهی یابند ضروری شمرده می‌شود و اکثر روایت‌ها که در تذکره‌ها آمده‌اند، در آن کتاب اقتباس شده است.

سخن آشکار و گشاده می‌گویم، پس از مطالعه این روایات با آن چه از کتب دیگران یادداشت کرده بودم بدین نکته برخورد کردم که تحقیق زندگانی مولانا برای تذکره‌نویسان ایرانی سخت و مشکل بوده است، چه در لانا در همان آغاز زندگانی از میهن خود به دور افتاده است و اهل میهن وی از حوائج و روایات و حوادث او بدین جهت کمتر آگاهی داشته‌اند، گذشته از آن که زندگی او اسرارآمیز بوده و موافق و مخالف رفتار و گفتارش را سلیقه‌ای دیده و به اقتضای فکر و اندیشه خود تأویل می‌نهادند و از این روی خبرهای آمیخته به کرامت و داستان‌های انکارانگیز که هیچ یک در حکم خرد روان نیست در تاریخ آن بزرگوار افزوده و سرچشمه تحقیق را به گل انباشته‌اند.

بار دیگر از روان پاک مولانا همت خواستم و مجموعه تعلیقات را بر آثار آن صراف عالم معانی عرضه داشتم و شرحی درباره مولانا در قلم آوردم؛ دوستان من که از این کار باخبر بودند مرا تحریض و ترغیب نمودند تا نتیجه رنج خود را

به وسیله خطابه منتشر سازم. بنا به خواهش ایشان در زمستان ۱۳۱۱ شش خطابه را جمع به زندگانی و آثار مولانا در انجمن ادبی ایراد کردم و اداره تندنویسی مجلس از راه مساعدت و همراهی دو تن از تندنویسان (همدمی - صفاکیش) را مأمور کردند که القانات این ضعیف را به قید کتابت درآوردند و بنده را مرهون محبت و همراهی خویش ساختند زیرا در حقیقت زمینه این تألیف را اداره تندنویسی مجلس به دست من دادند.

استان که گفتار بنده را شنیده و از فرط عنایت نیم هنر دیده و هفتاد عیب آنرا بر من یاد کردند، دم به دم مرا بر تألیف مختصری مشوق و محرض می آمدند و بنده قلت بضاعت خویش را با عظمت مقام مولانا سنجیده، بر این کار دلیری نمی نمود زیرا می دانستم و هم اکنون می دانم که هرچه تحقیق ما به غایت رسد باز دست اندیشه در ریات پایگاه آن گوینده آسمانی کوتاه است.

از شما پنهان چه دارم که گاهی هم به رسم فال از روان مولانا دستوری می خواستم و ورقی از مثنوی می گشودم اجازت نمی رسید و بنده از کار بستن فرمان دوستان خود تن می زدم و دیده بر رهگذار غیب گشوده می داشتم، چند ماهی بیش بر نیامد که «معارف سلطان العلماء بهاء ولد» از کتابخانه استاد دانشمند آقای علی اکبر دهخدا به دست من افتاد و برهه ای در گوشه دلم بتافت، آن را به مطالعه گرفتم و هرچه مرا در کار بود به شکل مناسبی به نوشته های پیشین بیفزودم و گره بسی از مشکل ها را بدان وسیله باز کردم و خیال تا حدی آرامش پذیرفتم.

در پاییز ۱۳۱۲ یکی از دوستان مشفق با جناب آقای علی اسفند حکمت وزیر دانش پرور معارف سخنی از رنج و کوشش من به میان آورده بود و جناب معظم له که دلباخته دانش و فریفته آثار بزرگان این کشورند اشارت فرموده بودند که بنده این تألیف را آغاز کنم و هرچه زودتر به سر آورم.

بنده را بیش جای عذر نماند، با جهد تمام روی در این کار کردم و همت بستم که فرمان به جای آورم و چند صفحه از فصل نخستین بنوشتم اما خاطر پریشان

بود و میل داشتم که نسخهٔ ولدنامه را هم پیدا کنم و با اطمینان بیشتر به تألیف این نامه پردازم زیرا یکی از دوستان وعده کرده بود که آن کتاب را برای من بفرستد ولی این اندیشه به حصول نیوست و خیال من تشویش تمام داشت.

ناگاه سعادت آسمانی و پرتو باطن مولانا این حجاب هم از چهرهٔ مقصود برگرفت و نسخهٔ ولدنامه تألیف سلطان ولد پیدا شد و به ملکیت این ضعیف در آمد و مدت اندک عنایت پنهانی گره‌گشایی‌های عجیب کرد و لوازم کار از نسخ خطی کهن غزلیات و مثنوی بی‌هیچ کوششی پیاپی میسر گردید ولی وظایف دیگر را عهدهٔ تمام‌بنده افتاده بود و زیادت فراغی نمانده و عوارض جسمانی و نالانی و ناله از پیش آمده دواعی همت و به بواعث عزیمت فتوری هرچه قوی‌تر می‌نمود. انجام این منظور در عهدهٔ تعویق می‌ماند و این بنده از اسباب ظاهری نومید گشته با دامن سوزناک و چشم اشکبار دست به درگاه خدا برداشته از ملهم غیبی مدد می‌خواستم که فرستنی بیدید آید و مجالی میسر شود تا از این آتش تابناک که در زیر خاکستر الفاظ و کلمات نهفته مانده و هر یک چند به دم سوخته‌ای گوشه‌ای از رخ روشن جوه داده و اینک پس از هفتصد سال در جان این ضعیف زبانه زده پرتویی به عاریت گیرم چراغ استعدادی چند که منتظر زبانهٔ نور است بدان فروغ ظلمت سوز بگیرانم. ماه بی‌عاطفت الهی روشنی نمود و قانون تأسیس دانشگاه به تصویب مجلس شورا رسید که موجب تبصرة ماده (۱۶) تألیف رساله‌ای برای بنده ضروری گردید و گریستن این تبصره کحل الجواهر عزیمت من بود. ناچار مطالعه آثار مولانا و منابع قدیم را تجدیداً از سر گرفتم و گرم در کار آمده کارنامه مولانا را می‌نوشتم که دوست فاضل ارجمند من آقای رشید یاسمی در تابستان ۱۳۱۳ از سفر اروپا ارمغانی گرانبها برای من آورد و آن مجموعهٔ تعلیقات و یادداشت‌هایی بود که استاد بزرگوار کامل الحال و القال آقای کاظم‌زادهٔ ایرانشهر از گفتهٔ بازماندگان و معتقدان مولانا در عهد حاضر گرد آورده‌اند. استاد صاحب‌دل خیال کرده بودند که شرح حال از مولانا بدان قلم جانبخش و بیان شیرین تألیف نمایند وقتی که آقای یاسمی صحبت کوشش بنده

در این راه کرده بودند تمام آن یادداشت‌ها را برای تکمیل این تصنیف بفرستادند و گذشت خود را از معنویات که سخت‌ترین عقبه طریق سلوک است نیز به ثبوت رسانیدند.

بنده با نهایت اهتمام روز و شب به انشاء و تحریر این رساله می‌گذرانیدم تا آن که در اردیبهشت ۱۳۱۴ به پایان رسید و آن را به شورای دانشگاه تهران تقدیم نمودم و شورای دانشگاه پس از رسیدگی در مرداد همان سال به تصویب رسانیدند.

در این میانه «مقامات شمس» نیز به سعی وزارت معارف عکس برداری شده در دسترس بنده قرار داده شد و لوازم تکمیل کار هرچه فراهم‌تر گردید، ولی وسایل اشار و بیع دست فراهم نمی‌آمد. عاقبت آن هم به توجه جناب آقای حکمت وزیر معارف و رتبه مبدأ و منشأ تألیف این کتاب بوده‌اند صورت امکان پذیرفت و شورای دانشگاه نیز اجازه دادند که به طبع این رساله اقدام نمایم زیرا این تاریخ تقریباً هفتصد سال ظهور مولانا می‌باشد. در این موقع به دلم گذشت که در مطالب و فصول و ابواب کتاب تصرفی کنم و اگر حاجت باشد مطابق اسناد جدیدی که به دست آمده سخنی بفرایم یا بکاهم زیرا اسباب کار به هر جهت مهیا شده و از منابع قدیم کتب ذیاب به دست من افتاده بود:

۱- معارف سلطان‌العلماء بهاء ولد نسخه خطی منسوخ به استاد دانشمند آقای علی‌اکبر دهخدا.

۲- مقالات شمس نسخه عکسی متعلق به وزارت معارف.

۳- مثنوی مولانا جلال‌الدین چاپ علاءالدوله.

۴- کلیات شمس چاپ هند و نسخه خطی قدیمی که ظاهراً در قرن هشتم نوشته شده، و متعلق به مؤلف خطی از کتاب خانه جناب آقای حاج سید نصرالله تقوی است.

۵- رباعیات مولانا چاپ استانبول.

۶- فیه مافیه یا مقالات که تقریرات مولانا جلال‌الدین است، چاپ تهران.

۷- مثنوی‌های ولدی نسخه خطی متعلق به مؤلف.

۸- معارف سلطان ولد.

۹- مناقب العارفين تألیف شمس‌الدین افلاکی که مشتمل است بر شرح حال:

سلطان‌العلماء بهاء ولد، برهان‌الدین محقق، شمس‌الدین تبریزی، مولانا

جلال‌الدین صلاح‌الدین زرکوب، حسام‌الدین چلبی، بهاء‌الدین محمد

و روف به سلطان ولد، عارف چلبی فریدون بن سلطان ولد، مؤلف این کتاب

مصر سلطان ولد بوده و اطلاعات مفید از تاریخ خاندان مولانا به دست داده

و نامهای نواب داشته است و اکثر مطالب آن را در ضمن این رساله مندرج

کرده‌ام. متناهی که اندکان را به خواندن مناقب حاجت نیست و هر جا که

انتقادی لازم بوده است تاریخ نداشته‌ام.

۱۰- ثواب محمود مثنوی خوانده در سنه ۹۹۸ به زیان ترکی تألیف یافته است و

مستند اکثر مطالب آن همان است. افلاکی می‌باشد (کتاب مزبور را آقای

زین‌العابدین رهبری شاگرد من سرانجام سرای عالی ترجمه نمود).

گذشته از تذکرها و کتب دیگر که هر جا سنی از آنها روایت کرده‌ام پای

صفحه نوشته‌ام.

دیگر بار عزم نو کردم و تألیف خود را سراپا خوانده و در مواقع لازم مطالبی

کسر و اضافه نموده‌ام و دو فصل یکی درباره آثار مولانا و دیگری در ذکر خاندان

وی بر اصل بیفزودم تا مجموع کتاب به موجب تلک عشره کماله در این ده فصل

گردید به ترتیب ذیل:

فصل اول - آغاز عمر

فصل دوم - ایام تحصیل

فصل سوم - دوره انقلاب و آشفته‌گی

فصل چهارم - روزگار تربیت و ارشاد

فصل پنجم - پایان زندگانی

فصل ششم - معاصرین مولانا از مشایخ تصوف و علما و ادبا

فصل هفتم - شهریاران و امراء معاصر

فصل هشتم - صورت و سیرت مولانا

فصل نهم - آثار مولانا

فصل دهم - خاندان مولانا

و عزیزمت بنده چنان است که اگر فرصت یابم دومین جلد این کتاب را که به تحقیق و مطالعه آثار و عقاید مولانا مخصوص است از صورت تعلیق بیرون آورم و با جماله تدوین بیارایم و اینک این تألیف ناچیز را بر نظر هنرمندان می گذرانم. میدانه مقبول افتد.

و محتاج یا آوازه نیست که اکثر مطالب این تألیف نظر به ارتباطی که با عوالم عشق و اردت و رد اصطلاحات مخصوص این طایفه نوشته شده و حمل آن بر ظاهر خلاف مراد است.

در خاتمه از مساعی آقای م. ای اکباتانی معاون و مصحح مطبعه مجلس شورای ملی که در تصحیح و طبع این کتاب رنج بسیار متحمل نموده است سپاس قلبی خویش را اظهار می دارد.

پایان ماه ۱۳۱۵ / بدیع الزمان